

نشریه علمی - پژوهشی  
پژوهشنامه زبان و ادب فارسی (گوهر گویا)  
سال سوم، شماره دوم، پیاپی ۱۰، تابستان ۱۳۸۸، ص ۱۳۶-۱۰۹

## در نظربازی حافظ

علی محمدی آسیابادی\*

### چکیده

واژه «نظر» در شعر حافظ بسامد بالایی دارد و در هر کاربرد آن، طیفهای معنایی متفاوتی برجسته می‌شود؛ زیرا حافظ با توانمندی ویژه خود، از تمام ظرفیتهای معنایی که این واژه در زبان فارسی و عربی دارد، استفاده می‌کند. او تعبیر شاعرانه «علم نظر» را با استفاده از همین ظرفیتهای معنایی واژه می‌سازد و همه افراد را در کنش نظربازی سهیم می‌داند. اما در میان نظربازان، نظربازی او از لونی دیگر است. نظربازی حافظ، نظربازی در حوزه شعر و خیال شاعرانه است.

### واژه‌های کلیدی

حافظ، نظر، نظربازی، علم نظر، شعر

### مقدمه

واژه «نظر» در غزلیات حافظ حدود ۱۱۰ بار آمده است و اگرچه در قیاس با واژه‌هایی همچون «عشق»، «چشم»، «می»، «خون»، «کار»، «دست» و غیره، از بسامد بالایی برخوردار نیست؛ اما در قیاس با برخی واژه‌ها مثل «رند»، «پیر»، «پیرمغان» که بخش عظیمی از جهان‌بینی شاعرانه حافظ را در خود منعکس می‌کنند، از بسامد نسبتاً بالایی برخوردار است.<sup>۱</sup> اهمیت واژه «نظر» در شعر حافظ اگر از واژه‌هایی مثل

---

\* استادیار زبان و ادبیات فارسی دانشگاه شهرکرد asiabadi97@yahoo.com

«عشق»، «رند»، «پیر» و غیره بیشتر نباشد، کمتر نیست؛ زیرا حافظ در کاربرد این واژه و ترکیبات آن، هم خلاقیت و هم آگاهی وسیع خود را از علوم مختلف زمان و در نتیجه پشتوانه فرهنگی شعر خود را بخوبی بروز می‌دهد.

در باره معانی این واژه و ترکیبات آن در شعر حافظ، مطالبی به‌طور پراکنده در شرح‌های مختلف دیوان او آمده؛ اما حق مطلب ادا نشده است و شارحان عمدتاً با تأکید بر عنصر عشق و جمال‌پرستی و اشاراتی کوتاه به برخی از معانی مندرج در آن، به تناسب محل کاربرد واژه یا ترکیبی از ترکیب‌های آن، به تکرار مطالب اکتفا کرده‌اند. در میان منابعی که به بررسی این واژه و کاربرد آن در شعر عرفا پرداخته‌اند، کتاب فرهنگ اصطلاحات عرفانی ابن عربی نسبت به منابع دیگر، جامع‌تر است و اگر بخواهیم آنچه را شارحان حافظ درباره این واژه گفته‌اند، خلاصه کنیم، مطالبی که در مدخل اصطلاح «نظر» در این کتاب آمده، بخوبی کفایت می‌کند. اتفاقاً شاهد مثال‌هایی که در مدخل مذکور نقل شده، عمدتاً از حافظ است و می‌تواند تأیید این مدعا باشد. خلاصه آنچه در مدخل مذکور آمده به شرح ذیل است:

«نظر: نگاه کردن، نگریستن، و نیز به معنی دید و بینایی و فکر و اندیشه، نظربازی، نظر کردن چهره خوبرویان، چشم چرانی،... در اصطلاح توجه و دقت در امور حقایق موجودات است و نیز توجه الهی است بر سالک راه حق که توجه بنده است به حق.

انصاری گوید: نظر انسانی و نظر رحمانی، نظر انسانی آن است که تو به خود نگری و نظر رحمانی آن است که حق به تو نگرد و تا نظر انسانی از تو رخت بر ندارد، نظر رحمانی بدست نزول نکند... از سوی دیگر در اشعار صوفیه، نظر به چند معنی استعمال شده است:

- ۱- به معنی نگاه... ۲- نگاه که توأم با بیش و ذوق باشد... ۳- نگاه با توجه و خواست قلبی، نگاه معنوی که بیشتر در میان صوفیان متداول است... ۴- توجه خاص حق به سالک طریقت را گویند...
- ۵- نظربازی اصطلاحی میان صوفیان که خود دو معنی دارد: الف- نگریستن به چهره زیبارویان که پاره‌ای از مشایخ، حسن زیبارویان را آینه جمال حق می‌شمرند از این رو زیباپرست و نظرباز بودند...
- ب- نظربازی به معنای رد و بدل کردن نظر میان عاشق و معشوق به کار می‌رود...». (سعیدی، ۱۳۸۳:

(۵۸-۸۵۶)

نویسنده مذکور سپس دیدگاه ابن عربی را درباره «نظر» توضیح می‌دهد؛ ولی توضیحات او ارتباط نظریه ابن عربی را با کاربرد این واژه در شعر حافظ آشکار نمی‌کند. البته با توجه به موضوع کتاب

چنین انتظاری نمی‌توان داشت؛ ولی با توجه به شاهد مثالهای متعددی که از شعر حافظ نقل می‌کند، چنین انتظاری در خواننده ایجاد می‌شود.

در کتاب فرهنگ واژه‌های ایهامی در اشعار حافظ نیز کمابیش همین معانی با ذکر مترادفات گوناگون واژه آمده‌است. (← ذوالریاستین، ۱۳۷۲: ۴/۴۰۵-۴۰۳) به هر روی در این منبع و منابع دیگر بخش عمده‌ای از ظرفیت‌های معنایی این واژه و نیز ظرافت‌های هنری حافظ در کاربرد آن مغفول مانده‌است. موضوع این نوشتار پرداختن به ابعادی از کاربرد این واژه است که به آن توجه کافی نشده است.

#### اقتباسهای حافظ از کاربرد واژه نظر در زبان عربی

آنچه با تأمل در شعر حافظ معلوم می‌شود، این است که او نه تنها از معانی مختلف این واژه در زبان عربی آگاه بوده است؛ بلکه گستره‌ی تداعی‌های معنایی این واژه در خیال خلاق او درونی شده و زمینه‌ی آفرینش مضامین و تعبیر هنری بسیاری را در شعر او فراهم کرده‌است و این نکته‌ای است که در اکثر موارد مغفول مانده است. در اینجا به شمه‌ای از اقتباس‌های ظریف حافظ از کاربرد این واژه در زبان عربی اشاره می‌شود.

یکی از معانی واژه «نظر» در زبان عربی وقتی که با حرف جر «الی» به کار رود و فاعل آن دهر یا مترادفات آن باشد، «هلاک کردن» است. (← ابن منظور، ۱۴۰۵: ۲/۲۱۷) و از معانی دیگر آن، وقتی که با حرف جرّ «ل» به کار رود «مرثیه گفتن یا خواندن» برای مرده است (← فیروز آبادی، بی‌تا: ۲/۱۴۵) حافظ در غزلی که در رثای همسر یا فرزند خود سروده است (← معین، ۱۳۷۰: ۱۳۹-۱۴۱) می‌گوید:

منظور خردمند من آن ماه که او را با حسن ادب شیوه صاحب نظری بود

(حافظ، ۱۳۸۲: ۳۳۹)

واژه «منظور» اسم مفعول «نظر» است. شارحان دیوان حافظ، معنی آن را در این بیت «مورد نظر و مقصود» و نیز «معشوق» گرفته‌اند. حال آنکه با توجه به موضوع و محتوای غزل که مرثیه است و نیز با توجه به محتوای بیت بعد از آن که پای اختر بد مهر به میان کشیده می‌شود:

از چنگ منش اختر بد مهر به در برد آری چه کنم دولت دور قمری بود

(همان)

معنی «آنکه هلاک شده است» و «آنکه مرثیه برای او سروده شده یا می‌شود» هم از آن استنباط می‌شود و قطعاً حافظ در کاربرد این اسم مفعول به دو معنی مذکور نیز توجه داشته است. علاوه بر این

واژه «منظور» در زبان عربی به معنی «کسی، مخصوصاً کودکی که چشم زخم به او رسیده و او را چشم زده‌اند» نیز به کار می‌رود. ابن منظور می‌نویسد: «منظور: الذی اصابته العين و صبی منظور: اصابته العين» (ابن منظور، ۱۴۰۵: ۲۲۰/۵). پیداست که در بیت مذکور این معنی را نیز می‌توان لحاظ کرد و گفت منظور؛ یعنی کسی که چشم زخم به او رسیده است.

معنی دیگر منظور در زبان عربی «الذی یرجی خیره» است (همان، ۲۲۰/۵) یعنی کسی که توقع خیر و بخشش از او می‌رود. از آنجا که در شعر فارسی، ممدوح شخصیتی است که چنین ویژگی دارد و شاعر همواره از او چشم‌داشت دارد، می‌توان در دو بیت زیر «منظور» را به معنی «ممدوح» گرفت، گرچه در همه این موارد، واژه «منظور» معنی محبوب و معشوق را در خود حفظ کرده است:

شاه خوبانی و منظور گدایان شده‌ای      قدر این مرتبه نشناخته‌ای یعنی چه

(حافظ، ۱۳۸۲: ۲۹۱)

سخنی بی غرض از بنده مخلص بشنو      ای که منظور بزرگان حقیقت بینی

(همان، ۳۴۴)

واژه «الناظر» که اسم فاعل از ماده «نظر» است. در زبان عربی به معنی «الحافظ» و «ناظر دشت و باغ و نخل» هم به کار می‌رود؛ یعنی مترادف دشتبان یا باغبان در زبان فارسی هم هست. تعبیر «باغ نظر» و «چمن آرای جهان» در بیت زیر، واژه ناظر را در معنی باغبان به ذهن متبادر می‌کند:

جان فدای دهندش باد که در باغ نظر      چمن آرای جهان خوش تر از این غنچه نیست

(همان، ۲۴)

افزون بر این، واژه «ناظر» در زبان عربی به معنی «مردمک چشم» یا «انسان العین» هم هست (ابن منظور، ۱۴۰۵: ۲۱۶/۵) و پیداست که در بیت زیر به این معنی هم ایهام دارد:

مردم دیده ما جز به رخت ناظر نیست      دل سر گشته ما غیر تو را ذاکر نیست

(حافظ، ۱۳۸۲: ۴۹)

یکی از معانی «نظر» در زبان عربی «امید، توقع و چشم‌داشت» است، حافظ در بیت زیر این واژه را در همین معنی به کار برده است:

هرکس که دید روی تو بوسید چشم من      کاری که کرد دیده من بی نظر نکرد

(همان، ۹۵)

در این بیت واژه «نظر» با واژه‌های «دید»، «چشم» و «دیده» ایهام تناسب دارد. در بیت زیر گرچه معنی «نظر» «توقع و امید» نیست؛ اما با واژه «امید» ایهام تناسب دارد:

دارم امید بر این اشک چو باران که اگر      برق دولت که برفت از نظرم باز آید  
(همان، ۱۵۹)

از دیگر معانی واژه «نظر» در زبان عربی «تأمل الشيء بالعین/ به دقت و خوب نگاه کردن چیزی با چشم» یا به بیان دیگر «تأمل و واریسی دقیق کردن» است (ابن منظور، ۱۴۰۵: ۵/ ۲۱۹) حافظ در ابیات زیر به این معنی توجه داشته است:

به روی یار نظر کن ز دیده منت‌دار      که کار دیده نظر از سر بصارت کرد  
(حافظ، ۱۳۸۲: ۹۰)

زاهد خام که انکار می و جام کند      پخته گردد چو نظر بر می خام اندازد  
(همان، ۱۰۲)

یکی دیگر از معانی «نظر» در عربی، «باع شیئاً بنظره = خریدن چیزی با یک نگاه» است (ابن منظور، ۱۴۰۵: ۵/ ۲۱۹) حافظ در تعبیر «صاحب نظر» در بیت زیر، به این معنی توجه داشته است:

دوستان عیب من بی دل حیران مکنید      گوهری دارم و صاحب نظری می‌جویم  
(حافظ، ۱۳۸۲: ۲۶۲)

زیرا برای گوهر خود به دنبال خریدار می‌گردد. البته واژه نظر در تعبیر مذکور به معنی «فراست» هم هست. از دیگر معانی این واژه هر گاه با حرف جر «فی/ در» به کار رود، «تفکر و تدبیر» است (ابن منظور، ۱۴۰۵: ۲۱۷) حافظ در بیت زیر، به این معنی بیشتر توجه داشته است.

آنکه فکرش گره از کار جهان بگشاید      گو در این کار بفرما نظری بهتر از این  
(حافظ، ۱۳۸۲: ۲۷۹)

واژه نظر بنا به اصل «النظر فی الشاهد دلیل المحبه» (مرتضی الزبیدی، بی تا: ۳/ ۵۷۴)، در معنی «عشق» هم به کار رفته است. می‌توان گفت واژه «نظر» در ابیات زیر معنی «عشق» را بیشتر از معانی دیگر به ذهن می‌رساند:

در کمیگاه نظر با دل خویشم جنگ است      ز ابرو و غمزۀ او تیر و کمانی به من آر  
(حافظ، ۱۳۸۲: ۱۶۸)

یاد باد آنکه نهانت نظری با ما بود      رقم مهر تو بر چهره ما پیدا بود  
(همان، ۱۳۸)

اهل نظر دو عالم در یک نظر بیازند      عشق است و داو اول بر نقد جان توان زد  
(همان، ۱۰۵)

از دیگر معانی واژه نظر «بحث» است، چنانکه گفته‌اند: «النظر: البحث و هو اعم من القیاس لان كل قیاس نظر و لیس كل نظر قیاساً (مرتضی الزبیدی، بی تا: ۳/ ۵۷۵) منظور از بحث در اینجا همان مناظره است که به علم جدل یا خلاف یا نظر هم دلالت می‌کند. حافظ در مصراع دوم بیت زیر به مناظره حضرت سلیمان با مور هم اشاره دارد و لذا «نظر» را در این معنی به کار برده است:

نظر کردن به درویشان منافی بزرگی نیست      سلیمان با چنان حشمت نظرها بود با مورش  
(حافظ، ۱۳۸۲: ۱۸۸)

ابوهلال عسکری در بیان فرق میان استدلال و نظر به نکته‌ای اشاره می‌کند که بیت زیر می‌تواند ناظر به آن باشد:

کسی که حسن و خط دوست در نظر دارد      محقق است که او حاصل بصر دارد  
(همان، ۷۹)

گفته ابوهلال عسکری این است که: «أن الاستدلال طلب المعرفة الشيء من جهة غیره و النظر طلب معرفته من جهته و من جهة غیره... و حدّ النظر طلب ادراك الشيء من جهة البصر أو الفکر و يحتاج في ادراك المعنى الى الأمرين جميعاً كالتأمل للخط الدقیق بالبصر أولاً ثم بالفکر» (ابوهلال عسکری، ۱۴۱۲: ۴۶) یعنی همانا استدلال طلب شناخت چیزی از طریق غیر آن است و نظر، طلب شناخت آن چیز هم از طریق خود آن و هم از طریق غیر آن است... و تعریف نظر [عبارت است از] طلب ادراک چیزی از طریق بینایی یا فکر و در ادراک معنی به هر دو [هم بینایی و هم فکر] نیازمند است. مانند تأمل در خط باریک (مبهم) که ابتدا با چشم (دیدن) صورت می‌گیرد و سپس با تأمل و فکر. احتمالاً حافظ در بیت مذکور «معرفت» را که حاصل نظر کامل است، حاصل بصر دانسته است؛ زیرا دیدن حسن دوست نیاز به فکر و دیدن خط دوست نیاز به بینایی و نگاه با چشم دارد و این هر دو لازمه کاربرد واژه نظر در این معناست. همچنین ابوهلال در فرق میان نظر و رؤیت گفته است: «أن النظر طلب الهدی و الشاهد، قولهم نظرت فلم أر شيئاً» (همان، ۵۴۳) یعنی؛ نظر طلب کردن نشان (راه) و شاهد است. [چنانکه در] گفته

ایشان [آمده است]: نگاه کردم و چیزی ندیدم. بر اساس این گفته، شیء یا شخصی که موضوع نظر است می‌تواند رؤیت نشود. تعبیر «غایب از نظر» در بیت زیر می‌تواند به همین نکته ارتباط داشته باشد:

تو خود چه لعبتی ای شهسوار شیرین کار      که در برابر چشمی و غایب از نظری

(حافظ، ۱۳۸۲: ۳۱۵)

و اما دیگر معنی «نظر» که در شعر حافظ کاربرد فراوان دارد، «احسان، رحمت و عنایت» است. می‌توان گفت این معنی در تقابل با «چشم‌داشت و توقع» است و اختصاص به معشوق دارد. اگر نظر عاشق به معشوق یا ممدوح از روی توقع و چشم‌داشت است، نظر معشوق به عاشق یا ممدوح به شاعر، نظر از روی لطف و رحمت و عنایت است. به همین دلیل است که هر جا سخن از نظر معشوق به عاشق به میان می‌آید، در مرتبه اول همین معنی مورد نظر است. اینکه به ممدوح نیز اشاره شد، یکی به دلیل وحدت معشوق و ممدوح در شعر حافظ است و دیگر اینکه کلمه نظر به معنی حسن سیاست پادشاه نیز به کار می‌رود، کما اینکه ابوهلال گفته است: «و النظر من الملك لرعيته هو اقباله نحوهم بحسن السياسة» (ابوهلال عسکری، ۱۴۱۲: ۴۶) بنابر این واژه «نظر» در شعر حافظ محل تلاقی و پل میان مضامین مدحی و تغزلی هم هست. در ابیات زیر واژه نظر معنی لطف، عنایت و احسان را که اختصاص به معشوق یا ممدوح دارد، بیشتر از معانی دیگر به ذهن می‌رساند:

تو که کیمیا فروشی نظری به قلب ما کن      که بضاعتی نداریم و فکنده‌ایم دامی

(حافظ، ۱۳۸۲: ۳۲۹)

می‌فکن بر صف رندان نظری بهتر از این      بر در میکده می‌کن گذری بهتر از این

(همان، ۲۷۹)

به ملازمان سلطان که رساند این دعا را      که به شکر پادشاهی ز نظر مران گدا را

(همان، ۶)

عاشق که شد که یار به حالش نظر نکرد      ای خواجه درد نیست و گرنه طیب هست

(همان، ۴۴)

به جان مشتاق روی توست حافظ      تو را در حال مشتاقان نظر باد

(همان، ۷۲)

رو بر رهش نهادم و بر من گذر نکرد      صد لطف چشم داشتم و یک نظر نکرد

(همان، ۹۴)

حافظ از شوق رخ مهر فروغ تو بسوخت	کامکارا نظری کن سوی ناکامی چند (همان، ۱۲۴)
صد ملک دل به نیم نظر می توان خرید	خوبان در این معامله تقصیر می کنند (همان، ۱۳۶)
حریف عشق تو بودم چو ماه نو بودی	کنون که ماه تمامی نظر دریغ مدار (همان، ۱۶۷)
اگرچه مست و خرابم تو نیز لطفی کن	نظر بر این دل سرگشته خراب انداز (همان، ۱۷۸)
نظر کردن به درویشان منافی بزرگی نیست	سلیمان با چنان حشمت نظرها بود با مورش (همان، ۱۸۸)

#### علم نظر

همه معانی که تا اینجا ذکر شد، فقط بخشی از ظرفیت‌های معنی‌شناختی این واژه است که جذب شعر حافظ شده است، بخش دیگری از ظرفیت‌های این واژه و به تبع آن آگاهی و سیطرهٔ اعجاب‌آور حافظ را در کاربرد آن، باید در کاربردهای اصطلاحی آن در شاخه‌های متعدد علوم و معارف زمان حافظ جستجو کرد. حافظ در یک بیت مشهور خود، از تعبیر «علم نظر» به گونه‌ای استفاده کرده که راه را بر تأویل‌های متعدد می‌گشاید و تعبیر مذکور را با شاخه‌های متعددی از علوم و معارف زمان او پیوند می‌دهد. بیت مذکور این است:

از بتان آن طلب ار حسن شناسی ای دل  
کاین کسی گفت که در علم نظر بینا بود  
(همان، ۱۳۸)

از شارحان حافظ، سودی، علم نظر را علم قیافه‌شناسی دانسته است (← سودی، ۱۱۸۷/۲) اما دربارهٔ ماهیت این علم توضیحی نداده است. گرچه می‌توان حدس زد که منظور او از علم قیافه‌شناسی، چیزی جز علم فراست نمی‌تواند باشد. زرین کوب دربارهٔ نظر و علم نظر بحث مجملی در کتاب از کوچهٔ رندان آورده و ذوالنور بخشی از همان بحث را در کتاب خود نقل کرده است (← ذوالنور، ۱۳۷۲: ۷۲-۷۱). زرین کوب می‌نویسد: «در مسأله «نظر» حافظ نیز همان رأی سعدی و شیخ روزبهان را دارد که مثل غزالی می‌پنداشته‌اند. وقتی از روی شهوت و هوس نباشد در آن ایراد نیست» (زرین کوب، ۱۳۷۳: ۱۸۴) و دربارهٔ علم نظر می‌نویسد: «حافظ نیز اگر آشکارا خاطر نشان می‌کند که در نظریازی ما بی‌خبران



حیرانند، بی هیچ شک می‌بایست در مسأله نظر مشربی شبیه به طریقهٔ روزبهان و عراقی داشته باشد. بعلاوه وقتی وی از نظر صحبت می‌کند و با ایهام ظریف زیرکانه‌ای که خود یک ویژگی عمده در طرز بیان او به شمار است از آن چیزی مثل علم می‌سازد، ناچار می‌توان پنداشت که باید در این تعبیر تمام آنچه را چنین لفظی در فرهنگ عصر او می‌توانست القا کند به جد و هزل به هم آمیخته باشد. در عین حال در علم کلام هم مفهوم نظر بی‌آنکه ربطی به تعبیر صوفیانه و شاعرانه آن داشته باشد، چنان وسعت و غنایی دارد که میر سید شریف جرجانی در شرح مواقف خود تنها در باب آنچه مربوط به علم کلام می‌شود فصل مبسوطی به نظر اختصاص می‌دهد و این امر نشان می‌دهد که آنچه لفظ نظر در ذهن یک شاعر عارف مسلک اهل مدرسه می‌توانسته است، القا کند تا چه حد گونه‌گون و سرشار و پرمایه بوده است.» (همان، ۱۸۵)

با مروری بر شاخه‌های متعدد علوم و معارف زمان حافظ که با واژه «نظر» به نحوی که حافظ به کار برده است ارتباط دارند، گفتهٔ زرین کوب تأیید می‌شود و می‌توان تعبیر «علم نظر» را تعبیر و اصطلاحی شاعرانه قلمداد کرد که از بر ساخته‌های خود حافظ است و در عین حال که ناظر بر علوم مختلف است به هیچ کدام از آنها محدود نمی‌شود. در خصوص تعبیر «علم نظر» در بیت مذکور، خرمشاهی یادداشت ذیل را آورده است:

«علم نظر: سه معنی دارد: الف) ذوق نظربازی ← نظربازی شرح غزل ۱۱۰، بیت ۰۱ کمال‌الدین اسماعیل در قصیده‌ای گوید:

این مردم چشم من که بد طبعش در علم نظر چون ژرف دریایی  
(دیوان، ص ۲۴۴)

ب) مناظره که به آن علم خلاف و جدل و علم‌النظر گویند (از جمله ← نفایس‌الفنون، ج ۱، ص ۵۲)؛  
پ) شاخه‌ای از علم اصول فقه (← مفتاح السعاده، ج ۱، ص ۳۰۳؛ ج ۲، ص ۵۹۸). حافظ در جای دیگر در قطعه‌ای با ایهام بیشتر - که برجسته‌ترین فحوای آن نظربازی است - به علم نظر اشاره دارد:

سرای قاضی یزد ارچه منبع فضل است خلاف نیست که علم نظر در آنجا نیست

که البته «خلاف» هم در این بیت با یکی از معانی علم نظر ایهام تناسب دارد. یعنی هر دو به معنای مناظره‌اند. البته خلاف به یک نوع علم فقه تطبیقی هم اطلاق می‌گردد.» (خرمشاهی، ۱۳۷۲: ۱ / ۴۰-۳۹)

با توجه به کاربرد متنوع واژه «نظر» در شعر حافظ، همه این معانی می‌تواند در تعبیر «علم نظر» مستتر باشد؛ اما دو نکته را نباید از نظر دور داشت؛ یکی اینکه تعبیر علم نظر را نمی‌توان فقط به این موارد محدود کرد و دیگر اینکه لحاظ کردن هر کدام از این معانی می‌تواند معنی بیت را کاملاً تغییر دهد. اگر معنی الف را چیزی مترادف با «عشق» بگیریم؛ معنای حاصل از بیت، معنایی کاملاً منطقی است که پذیرش آن نیاز به تأویل ندارد؛ کسی که در عشق و عشق‌ورزی صاحب بینش و تجربه است گفته که در زیبارویان به جای جستجوی زیبایی ظاهری و قابل توصیف، به دنبال زیبایی حاصل از لطیفه‌ای باش که یدرک و لایوصف است و یا طالب زیبارویانی باش که زیبایی آنها حاصل چنین لطیفه‌ای است. اما معنی ب یا پ نیاز به تأویل دارد و بر خلاف معنی الف که طنزی در آن نهفته نیست، در معنی ب و پ طنزی نهفته که حاصل نوعی تجاهل العارف است. بر طبق معنی «ب»؛ عالم و دانشمندی که در علم نظر (مناظره، جدل، خلاف) صاحب نظر و خیره است، گفته‌است: اگر حسن (جمال و زیبایی) شناسی، در زیبارویان، آن لطیفه یدرک و لایوصف را که عشق از آن بر می‌خیزد، جستجو کن. بدیهی است که این توصیه از جانب چنین صاحب نظری، محتوی نوعی طنز است. عالم علم جدل کجا و مسأله حسن شناسی کجا؟ او را چه به زیبارویان و زیبایی و زیبایی شناسی؟ تجاهل حافظ به مسأله ارتباط این دو، همان تجاهل العارف است که بن مایه طنز نهفته در بیت را (بنا بر این تأویل) تشکیل می‌دهد. همچنین این تأویل محتمل است که حافظ خواسته است، به طور تلویحی این نکته را القا کند که فرد مورد ادعای او فقیهی<sup>۲</sup> است که بر خلاف ظاهر که منکر عشق است و نگاه کردن به زیبارویان را حرام می‌شمرد، اتفاقاً و در حقیقت، در شناخت زیبارویان و مایه زیبایی، بسیار خیره است و بدیهی است که این خبرگی را از تجربه و ممارست در نگاه کردن (نظر) حاصل کرده است. در این تأویل ما با نوع دیگری از طنز سر و کار داریم که می‌توان ماهیت آن را با «نظریه ناهماهنگی»<sup>۳</sup> تشریح کرد. بر اساس این نظریه، بن مایه این طنز در یک ناهماهنگی است. این ناهماهنگی را می‌توان در دو سطح بررسی کرد؛ یکی در سطح واقعیت و جهان بیرون از متن و دیگری در سطح متن و بافت کلامی بیت. آنچه مربوط به سطح بیرونی، یا واقعیت و جهان بیرون از متن می‌شود، این است که میان دانسته‌ها و توقعات ما و آنچه در عالم واقع وجود دارد، ناهماهنگی رخ داده است. فقیه یا عالم علم نظر، که بر طبق دانسته‌ها و توقعات ما باید فردی مبراً از عشق و نظرورزی باشد، اتفاقاً فردی خیره و با تجربه است اما آنچه مربوط به متن یا بافت کلامی بیت می‌شود، ناهماهنگی و ناسازگاری میان دو تأویل منشعب شده

از این تأویل اخیر است. این نوع ناهماهنگی را در علم بدیع «مدح شبیه به ذم» و یا «تأکید المدح بما یشبه الذم» می‌نامند. محمد بن عمر رادویانی در تعریف آن می‌نویسد: «معنی وی استواری مدیح بود به چیزی که ظاهر آن لفظ نکوهش بود. و این معنی را از جمله بلاغت شمرند»<sup>۴</sup> (رادویانی، ۱۳۶۲: ۸۱) بنابراین، ناهماهنگی در این سطح، میان دو لایه از معنی صورت گرفته است. یک لایه، لایه‌ای است که معنی سطح نخست از آن استنباط می‌شود و البته می‌توان آن را ذم و نکوهش فقیه مورد ادعا، به شمار آورد و لایه دیگر لایه‌ای است که بر اساس آن حافظ، قصد مدح و ستایش آن فقیه یا عالم علم نظر را در نظر داشته است. در این لایه با توجه به اینکه مفهوم نظر و نظر بازی در شعر حافظ، مفهومی مثبت و درخور ستایش است و حافظ بارها به نظر بازی و اهل نظر بودن خود افتخار کرده است<sup>۵</sup> می‌توان در ورای معنی منفی ظاهری، این معنی مثبت را نیز (گرچه علی‌رغم میل حافظ باشد) در نظر داشت؛ زیرا اگر حافظ قصد نکوهش فرد مورد ادعای خود را داشت، او را به بی‌بهره بودن از علم نظر نکوهش می‌کرد. نه اینکه او را بینای علم نظر معرفی کند. همان‌طور که در بیتی قاضی یزد را به این دلیل نکوهش کرده است:

سرای قاضی یزد ارچه منبع فضل است      خلاف نیست که علم نظر در آنجا نیست

(حافظ، ۱۳۸۲: ۳۶۱)

آنچه تا اینجا گفته شد، مربوط به معنی دوم «ب» است که خرمشاهی اشاره کرده است. معنی «پ» (شاخه‌ای از علم اصول فقه)، متضمن همان معنی ب است و می‌توان اساس آن را مبتنی بر طنز مشابهی که در آن معنی نهفته است دانست. عالم علم اصول فقه نیز کسی جز فقیه نمی‌تواند باشد. بنابراین تأویل مورد پ نیز همان تأویل مورد ب است.

اما آیا «علم نظر» در بیت حافظ فقط قابل تأویل به این سه معنی است که خرمشاهی اشاره کرده‌اند و یا معنی یا معانی دیگری نیز از آن می‌توان استنباط کرد؟

در پاسخ باید گفت؛ تعبیر و اصطلاح «علم نظر» در این بیت، بیش و پیش از اینکه به علم خلاف (جدل، مناظره) یا شعبه‌ای از اصول فقه ارتباط داشته باشد، به شعبه‌ای از شعب علم در میان قدما اشاره و ارتباط دارد که به «علم مناظر» مشهور بوده است. شمس‌الدین آملی در جلد سوم نفایس الفنون، مبحثی را به این علم تخصیص داده است. این کتابی است که در عصر حافظ تألیف شده است و به نام ممدوح حافظ، شاه شیخ ابواسحق اینجو، موشح شده است. (شمس‌الدین آملی، ۱۳۷۷: ۱۴/۱) و بدین اعتبار منبع خوبی برای شناخت علوم و معارف مطرح در زمان حافظ است. آملی در تعریف علم مناظره

آورده است: «و آن عبارت است از علمی که از او احوال حاسه بصر از جهت کیفیت شعور او به محسوسات او معلوم کنند.» (همان، ۳/۳۹۳) آملی مباحث این علم را در شش فصل معرفی کرده است. (همان، ۳۹۳-۴۰۸) فصل اول در بیان هیأت بصر، فصل دوم در بیان مذاهب در کیفیت ابصار، فصل سوم در تمیز خطوط شعاعی و خواص آن، فصل چهارم در بیان مبصرات، فصل پنجم در کیفیت ادراک به انعکاس، فصل ششم در خیال. مبحث شناخت حسن (حسن شناسی/زیبایی شناسی) مربوط به فصل چهارم است. آملی در این مبحث می نویسد: «و اما حسن از ادراک معانی جزئی مدرک می شود که هر یک از آن معانی به انفراد حسن باشد و چون مقترن شوند، نوعی دیگر از حسن حاصل شود. مثلاً ضوء موجب حسن است و بنابراین باشد که چیزهای تیر را خوب شمارند و لون نیز موجب حسن است و به واسطه این است که الوان مشرقه همچو ار جوانی و وردی و ازرق ناظر را خوش آید و بعد نیز موجب حسن است؛ اما بالعرض چه در صور مستحسنه گاه باشد که معانی دقیق بود که او را به عیب آورد، همچو غضون و وشوم و اما چون اندکی دور باشد، آن معانی خفی بود و حسن او ظاهر شود و گاه باشد که به عکس بود و تجسم هم موجب حسن است و بنابراین خصیب خوب تر نماید از قصیف و شکل نیز موجب حسن است، چه کره و دایره بهتر نماید از غیر آن و همچنین در سایر آنچه ذکر رفت.» (همان، ۳/۴۰۴) آنچه از این عبارات استنباط می شود، این است که بخشی از علم مناظره را مبحث حسن شناسی تشکیل می داده است و اتفاقاً اشاره حافظ به حسن شناسی در بیت مورد نظر، می تواند مؤید این ادعا باشد که اشاره حافظ به علم نظر بیش از آنکه علم جدل یا اصول فقه باشد به همین علم مناظر است. فرض بر این است که عالم این علم، متخصص و خبیره زیبایی شناسی است و البته توصیه او به طلب «آن» از بتان، ناشی از مهارت و خبرگی او در شناخت زیبایی است. بنابراین وقتی حافظ می گوید «از بتان آن طلب ار حسن شناسی ای دل / کاین کسی گفت که در علم نظر بینا بود» توصیه خود را به گفته و سخن کسی تأیید می کند که ظاهراً در شناخت زیبایی و علم به مبصرات از تخصص کافی برخوردار است. اما نکته دیگری که می توان از همین مختصر استنباط کرد، این است که موضوع این علم عموماً و موضوع مبحث حسن شناسی آن خصوصاً، مبصرات است که به وسیله بصر ادراک می شود، نه آن حسن و زیبایی که ذوق می تواند آن را درک کند. مطمئناً آن لطیفه یدرک و لایوصفی که عشق از آن بر می خیزد و واژه «آن» بر آن دلالت می کند، چیزی نیست که از طریق بصر ادراک شود؛ بلکه لطیفه ای است که ذوق می تواند آن را درک کند. با این وصف در تأویل بیت به فرض اینکه علم نظر، علم مناظر باشد، نیز طنزی نهفته است و آن طنز حاصل ناهماهنگی دیگری است؛

عالم علم مناظر که مهارت و تخصص او در شناخت مبصرات و زیبایی مبصرات است، چیزی را معیار زیبایی معرفی کرده که در حوزه مهارت و تخصص او نیست. «آن» آن لطیفه‌ای است که در دایره تنگ مبصرات نمی‌گنجد و عالم به علم مناظر و مبصرات از درک آن ناتوان است. پس از این لحاظ میان عالم جدل و اصول فقه (فقیه) و عالم علم مناظر تفاوتی وجود ندارد؛ زیرا همه آنها به چیزی توصیه می‌کنند که در حیطه تخصص و علم آنها نیست و حافظ کلام خود را مؤید به گفته کسانی می‌کند که تا جایی که به حوزه تخصص آنها ربط دارد، افراد آگاه و متبحری نیستند.

تعبیر «علم نظر» به علم دیگری که موسوم به «علم فراست» است، هم اشاره دارد. احتمالاً منظور سودی از علم قیافه‌شناسی نیز همین علم است. اتفاقاً این علم نیز، از جمله علوم است که شمس‌الدین آملی بخشی از کتاب خود را به مباحث آن تخصیص داده است. (همان، ۳/ ۲۸۹-۲۷۱) موضوع این علم، بنا به تعریف شمس‌الدین آملی: «عبارت است از معرفت اخلاق درونی و صفات باطنی انسان از اعضای ظاهره و اشکال محسوسه تا چون شخص را ببیند، از صورت او بداند که خوی نیک دارد یا بد؟ و چه کار مناسب اوست؟ و ابن عباس در تفسیر آیه ان فی ذلك لآیات للمتوسمین فرمود که متوسمان داندگان علم فراستند، چه متوسم طالب وسم است؛ یعنی که چون نشان دریابد از آنجا استدلال کند و قوله تعالی تعرفهم بسیماهم. اشارت است بدین علم قال نبی (ص) اتقوا من فراسه المؤمن فانه ينظر بنور الله.» (همان، ۳/ ۲۷۱) شهردان ابن ابی‌الخیر نیز مقالته را به مباحث این علم تخصیص داده است و مروج این علم را اقلیمون فیلسوف دانسته است (شهردان ابن ابی‌الخیر، ۱۳۶۲: ۴۲۴-۴۰۶) آن طور که از مباحث این علم دانسته می‌شود، عالم به این علم کسی است که بتواند از ظاهر و صورت افراد پی به باطن و سیرت آنها ببرد. اتفاقاً در این علم نیز شناخت زیبایی و حسن مدخلی مهم داشته است. چنانکه آملی می‌نویسد: بدانکه رو بهترین و شریف‌ترین اعضای آدمی است، چه کمال تن و شرفش به سبب خوبی و حسن جمال است و نقصان تن سبب کجی و زشتی و محل حسن و قبح روی است و حسن و قبح دیگر اعضاها زیاده اعتباری ندارد و علاماتی را که در روی آدمی ظاهر شود، دلالت بر احوال درونی به غایت قوی است. به خلاف عضوهای دیگر.» (شمس‌الدین آملی، ۱۳۷۷ق: ۳/ ۲۷۳) آنچه از این عبارات مشخص می‌شود، این است که اولاً در علم فراست نیز شناخت حسن و زیبایی (مخصوصاً وجه جمال‌شناسی انسانی آن)، مدخلی داشته است. دوم اینکه جایی که حسن و زیبایی انسانی مطرح است، روی (چهره، صورت) مهمترین عضو برای دلالت بر زیبایی است و حافظ اغلب موضوع و متعلق نظر را چهره یا روی معشوق دانسته است:

رخ تو در نظر من چنین خوشش آراست (حافظ، ۱۳۸۲: ۱۷)	مرا به کار جهان هر گز التفات نبود
منت خاک درت بر بصری نیست که نیست سر گیسوی تو در هیچ سری نیست که نیست (همان، ۵۱)	روشن از پرتو رویت نظری نیست که نیست ناظر روی تو صاحب نظرانند آری
ز خوبی روی خوبت خوبتر باد (همان، ۷۱)	جمالت آفتاب هر نظر باد
که کار دیده نظر از سر بصارت کرد (همان، ۹۰)	به روی یار نظر کن ز دیده منت دار
که در آینه نظر جز به صفا نتوان کرد (همان، ۹۳)	نظر پاک تواند رخ جانان دیدن
بر رخ او نظر از آینه پاک انداز (همان، ۱۷۹)	چشم آلوده نظر از رخ جانان دور است
وز دور بوسه بر رخ مهتاب می زد (همان، ۲۱۸)	روی نگار در نظرم جلوه می نمود
دل از پی نظر آید به سوی روزن چشم (همان، ۲۳۳)	خیال روی تو چون بگذرد به گلشن چشم
در نظر نقش رخ خوب تو تصویر کنم (همان، ۲۳۹)	آن زمان کارزوی دیدن جانم باشد
وز حیا حور و پری را در حجاب انداختی (همان، ۳۰۱)	پرده از رخ برفکندی یک نظر در جلوه گاه
زاین پس شکی نماند که صاحب نظر شوی (همان، ۳۴۶)	وجه خدا اگر شودت منظر نظر

چنانکه از این بیت آخر مشخص می شود، روی یا رخ ظرفیت تداعی «وجه» و در نتیجه وجه الله را دارد و به تبع آن، ظرفیت عرفانی کردن معنی نظر و منظر را.<sup>۷</sup>

از شواهد مذکور پیداست که رو از دیگر اندامها (زلف، دست، چشم، سر و غیره) یا متعلقات معشوق، بیشتر منظر یا منظور نظر واقع می‌شود و نکته مهمتر اینکه بعد از چهره یا صورت معشوق خیال است که بیشتر منظور نظر واقع می‌شود و اتفاقاً خیال نیز همان‌طور که قبلاً گفته شد یکی از موضوعات و مباحث اصلی علم مناظر است. (← شمس‌الدین آملی، ۱۳۷۷ق: ۳/ ۸-۴۰۷) آملی می‌نویسد: «بدانکه مبصرات که بصر به انعکاس ادراک آن کند یا از پس مرآت ادراک کند یا از پیش، یا در سطح مرآت، و صورت منعکسه را موضعی معین بر حسب شکل مرآت و وضع بصر از مرآت باشد که صورت را پیوسته در آن موضع بیند و مادام که عقد وضع بصر از مرآت متغیر نشود، آن متغیر نشود و صورت مدرکه در مرآت را خیال دانند» (همان، ۳/ ۴۰۷) همان‌طور که گفته شد، حافظ نیز در موارد متعدد، آینه و اشیایی را که در نمایاندن خیال معشوق کار آینه را می‌کنند، منظور و موضوع نظر قرار داده است.

در بیت زیر جهان همچون آینه‌ای است که رخ و زیبایی رخ معشوق در آن منعکس شده و در نتیجه منظور و مطلوب شاعر واقع شده است:

مرا به کار جهان هرگز التفات نبود      رخ تو در نظر من چنین خوشش آراست

(حافظ، ۱۳۸۲: ۱۷)

در بیت زیر، رخ جانان منظور نظر است؛ اما آن را باید در آینه دید آن‌هم با نظر پاک:

نظر پاک تواند رخ جانان دیدن      که در آینه نظر جز به صفا نتوان کرد

(همان، ۹۳)

خود چشم، علاوه بر اینکه آلت نظر است، در برخی موارد حکم آینه را دارد. در بیت زیر چشم شاعر، آینه روی معشوق است به همین دلیل هر کس که روی معشوق را می‌بیند، چشم شاعر (گوینده دراماتیک) را می‌بوسد:

هر کس که دید روی تو بوسید چشم من      کاری که کرد دیده من بی نظر نکرد

(همان، ۹۵)

در بیت زیر چشم آلوده نظر می‌تواند آینه‌ای باشد که به دلیل آلودگی، از نمایاندن رخ معشوق ناتوان است:

چشم آلوده نظر از رخ جانان دور است      بر رخ او نظر از آینه پاک انداز

(همان، ۱۷۹)

و در بیت زیر، چشم گلشنی است که خیال روی معشوق بدان می‌گذرد:

خیال روی تو چون بگذرد به گلشن چشم      دل از پی نظر آید به سوی روزن چشم  
(همان، ۲۳۳)

«نظر» را چه به معنی چشم بگیریم و چه به معنی «قوة خیال» که در علم النفس قدیم خزانه حس مشترک به شمار می‌آمده، و چه به معنی عمل نگاه کردن و ادراک به وسیله حاسة بصر، حافظ در موارد بسیار نظر را همچون چشم به منزله آینه‌ای برای خیال معشوق در نظر گرفته است. در بیت زیر «نظر» همچون آینه‌ای است که خال معشوق در آن نقش بسته است و همان خالی است که سواد دیده معشوق را تشکیل می‌دهد:

سواد دیده غمدیده‌ام به اشک مشوی      که نقش خال توأم هرگز از نظر نرود  
(همان، ۱۵۲)

در بیت زیر خیال معشوق می‌خواهد وارد نظر شود و شاعر می‌خواهد راه را بر آن ببندد:

گفتم که بر خیالت راه نظر ببندم      گفتا که شبرو است او از راه دیگر آید  
(همان، ۱۵۶)

در بیت زیر حافظ با تجسم صحنه و منظره‌ای زیبا، دو آینه را ترسیم کرده است که رو در روی یکدیگر قرار گرفته‌اند و هر دو، روی نگار را منعکس می‌کنند. آن دو آینه عبارتند از: آینه نظر و آینه مهتاب. روی نگار از آینه نظر در آینه مهتاب یا مهتاب همچون آینه منعکس می‌شود و شاعر از دور بوسه بر رخ آن می‌زند:

روی نگار در نظرم جلوه می‌نمود      و از دور بوسه بر رخ مهتاب می‌زدم  
(همان، ۲۱۸)

در بیت زیر شاعر نقش رخ خوب معشوق را در نظر تصویر می‌کند:

آن زمان کارزوی دیدن جانم باشد      در نظر نقش رخ خوب تو تصویر کنم  
(همان، ۲۳۹)

از دیگر اشیائی که حکم آینه را برای معشوق یا روی معشوق دارند، جام، جام می و خود می و شراب است. حافظ در ابیات زیر به صراحت از این آینه و آینه هستی و نیز آینه اوهام، یاد می‌کند:



عکس روی تو چو در آینه جام افتاد	عارف از خنده می در طمع خام افتاد
حسن روی تو به یک جلوه که در آینه کرد	این همه نقش در آینه اوهام افتاد
این همه عکس می و نقش نگارین که نمود	یک فروغ رخ ساقی است که در جام افتاد

(همان، ۷۶-۷۵)

به همین دلیل است که جام، جام می، و خود می در شعر حافظ درست مثل آینه و رخ معشوق، منظور و موضوع نظر واقع می شوند. در ابیات زیر این نکته را می توان مشاهده کرد:

مشکل خویش بر پیر مغان بردم دوش	کاو به تأیید نظر حلّ معما می کرد
دیدمش خرم و خندان قدح باده به دست	و اندر آن آینه صد گونه تماشا می کرد

(همان، ۹۶)

به سر جام جم آنکه نظر توانی کرد	که خاک میکده کحل بصر توانی کرد
---------------------------------	--------------------------------

(همان، ۹۷)

زاهد خام که انکار می و جام کند	پخته گردد چو نظر بر می خام اندازد
--------------------------------	-----------------------------------

(همان، ۱۰۲)

حافظ خورشید را نیز که در عین حال می تواند تداعی کننده و استعاره از می یا شراب باشد، آینه‌ای می داند که صاحب نظران در آن حیرانند:

وصل خورشید به شب پره اعمی نرسد	که در آن آینه صاحب نظران حیرانند
--------------------------------	----------------------------------

(همان، ۱۳۱)

چنانکه پیداست، روی معشوق در آینه خیال، بیش از هر چیز دیگر منظور نظر حافظ است. حال اگر به اهمیت و جایگاه بسیار والای خیال در عرفان وحدت وجودی محی‌الدین عربی و رمز آینه که برای تبیین آن به کار می‌رود توجه کافی شود،<sup>۸</sup> می‌توان یکی دیگر از معانی «علم نظر» را، نظریه خیال در عرفان وحدت وجودی و یا کل نظریه وحدت وجود ابن عربی تلقی کرد. اتفاقاً ختمی لاهوری که یکی از شارحان حافظ است، به موضوع نظر بازی از منظر عرفان ابن عربی نگاه کرده است و معنی «نظر بازان» را در بیت:

شمع دل دمسازم بنشست چو او برخاست	وافغان ز نظر بازان برخاست چو او بنشست
----------------------------------	---------------------------------------

«اعیان ثابته و صور علمیه» دانسته است. (← ختمی لاهوری، ۱۳۶۷: ۱/۳۵۴) برای درک بهتر ارتباط

علم نظر با عرفان ابن عربی، دو بیت زیر می‌تواند گواهی مناسب باشد.

هر کس که دید روی تو بوسید چشم من      کاری که کرد دیده من بی‌نظر نکرد

(حافظ، ۱۳۸۲: ۹۵)

سواد دیده غمدیده‌ام به اشک مشوی      که نقش خال توام هرگز از نظر نرود

(همان، ۱۵۲)

در هر دو بیت، چشم آینه‌ای تلقی شده که روی معشوق یا خال معشوق در آن نقش بسته است. در بیت اخیر، عبارت «سواد دیده» را می‌توان معادلی برای «ناظر العین» در زبان عربی دانست که درباره آن نوشته‌اند: «ناظر العین: النقطة السوداء الصافية التي في وسط سواد العين و بها يرى الناظر ما يرى، وقيل: الناظر في العين كالمرآة اذا استقبلتها ابصرت فيها شخصك؛ ناظر العين نقطة سياهی است که در میان چشم است و آنچه را بیننده می‌بیند به وسیله آن می‌بیند و گفته‌اند: ناظر در چشم همچون آینه است که هرگاه در مقابلش قرار گیری خود را در آن می‌بینی». (ابن منظور، ۱۴۰۵: ۲/۲۱۶)

این «ناظر العین» را می‌توان به تسامح همان «انسان العین» یا مردمک چشم دانست که درباره آن نوشته‌اند «الناظر في المقله: السواد الاصغر الذي فيه الانسان العین» (همان) با این توضیح ارتباط معنایی دو بیت مذکور را با این دو بیت شبستری می‌توان فهمید:

عدم، آئینه، عالم، عکس، و انسان      چو چشم عکس در وی، شخص، پنهان

تو چشم عکسی و او نور دیده است      به دیده، دیده‌ای را، دیده، دیده است

(شبستری، ۱۳۷۶: ۴۱)

شبستری در این دو بیت، و ابیات قبل و بعد از آن، کوشیده است نظریه خیال را در عرفان وحدت وجودی به بهترین نحو ممکن تبیین و تشریح کند.<sup>۹</sup> خلاصه آنچه شبستری در این دو بیت می‌گوید این است که: «اگر در چشم آئینه، شخص مقابل آئینه پنهان است، پس آنکه به شخص مقابل آئینه نظر می‌کند و او را می‌بیند، چشم آئینه نیست، بل در واقع خود آن شخص است؛ یعنی آن شخص، خود را می‌بیند. انسان چشم عالم است؛ اما چراغ آن چشم خداست. پس می‌توان گفت که انسان خداین، چشم و چراغ عالم است. در ساختمان چشم، اساس رؤیت، در مردمک که آن را انسان العین گویند قرار دارد. مطابق بیان شبستری اگر در مردمک چشم عکس، خدا پنهان باشد، پس چراغ چشم عکس، و نور دیده آن، خداست. بی‌خدا نمی‌توان دید. چشم، با خدا می‌بیند، نه؛ گر نیک بنگریم جز دیده و رؤیت چیزی در کار

نیست؛ این خداست که در چشم نشسته و خویش را می‌نگرد.» (حکمت، ۱۳۸۵: ۳-۱۵۲)

تعبیر «علم نظر» در بیت حافظ می‌تواند ناظر بر نظریه خیال در عرفان ابن عربی هم باشد. بنابراین بیت مذکور را می‌توان این‌طور معنی کرد: وقتی به بتان (خوبرویان) می‌نگری آنها را آینه خیال معشوق حقیقی (آن) تلقی کن. این مطلب را کسی گفته است (محمی‌الدین عربی یا هر کدام از پیروان او) که در علم نظر (نظریه خیال در عرفان وحدت وجودی ابن عربی) دارای بینش و بصیرت بود. لازمه حسن شناسی در اینجا این است که فرد زیبایی و حسن بتان (زیبارویان) را بازتاب و تصویر حسن و زیبایی ازلی و حقیقی معشوق بداند.

از آنچه گفته شد می‌توان شمه‌ای از خلاقیت و قدرت تخیل حافظ را در تلفیق این علوم با یکدیگر که یکی از نتایج آن بر ساختن تعبیر یا اصطلاح «علم نظر» است، دانست. واقعیت این است که مدلول «علم نظر» را نمی‌توان به هیچ‌کدام از این علوم محدود کرد؛ زیرا تعبیر «علم نظر» به نحوی که در شعر حافظ به کار رفته است، در لسان اهل منطق «لفظ موضوع شاعرانه» است نه «موضوع اهل علم». اینکه زرین کوب گفته است: «وی (حافظ) از «نظر»، چیزی مثل علم می‌سازد» (زرین کوب، ۱۳۷۳: ۱۸۵) به نکته دقیقی اشاره کرده است که شرح آن مغفول مانده است. «علم نظر» به نحوی که در شعر حافظ به کار رفته است، یک تعبیر شاعرانه است، هر چند در بیرون از شعر حافظ بر علم یا علوم خاصی دلالت کند. خواجه نصیرالدین طوسی، آنجا که از «اصناف الفاظ مستعمل در شعر» سخن به میان می‌آورد، یکی از انواع لفظ شاعرانه را «موضوع» می‌داند و در تعریف آن می‌نویسد: «موضوع لفظ‌هایی بود که شاعر وضع می‌کند، و اهل علم را نیز باشد که به آن احتیاج افتد. و ایشان از مناسب‌ترین چیزی به مسمی اسم موضوع اختراع کنند به حسب نسبتی حقیقی و شاعر ملاحظت نسبتی خیالی بیش نکنند» (نصیرالدین طوسی، ۱۳۷۵: ۴۲۸) با توجه به گفته خواجه، می‌توان گفت حافظ در وضع لفظ «علم نظر» نه نسبتی حقیقی؛ بلکه نسبتی خیالی را لحاظ کرده است. وقتی تعبیر «علم نظر» بر یک علم بخصوص دلالت نکند؛ اما موجب تداعی شاخه‌های مختلف از علوم و معارف شود، یعنی اینکه در وضع آن نسبت خیالی مورد نظر بوده است نه نسبت حقیقی.

با توجه به طیف‌های گسترده معنی «نظر» می‌توان به کاربردها و ترکیبات دیگر این واژه، با همین مقیاس، توجه کرد. یکی از ترکیبات این واژه در شعر حافظ، ترکیب «نظر بازی» است. وقتی حافظ می‌گوید:

## میخواره و سرگشته و رندیم و نظرباز

وآن کس که چو ما نیست در این شهر کدام است

(حافظ، ۱۳۸۲: ۳۳)

بنا به طیف‌های مختلف معنی «نظر» می‌توان گفت: نظربازی یک امر عام است و هر کس به اعتباری اهل نظر یا نظرباز است؛ عارف به نحوی، فقیه به نحوی و عامی به نحو دیگر. نظربازی اختصاص به فرد یا افراد خاص ندارد؛ بلکه امری عام و شایع در میان همه است. وقتی می‌گوید:

صوفیان جمله حریفند و نظرباز ولی      ز این میان حافظ دلسوخته بدنام افتاد

(همان، ۷۶)

اگر همه صوفیان را به یک اعتبار واحد، نظرباز بدانیم، به جای اینکه نسبت وضع را نسبت خیالی بدانیم، نسبت حقیقی فرض کرده‌ایم و در این صورت از درک مفهوم واقعی «نظرباز» بازمانده‌ایم. صوفیان قطعاً به اعتبارهای مختلف «نظربازند» نه به یک اعتبار واحد و در نسبت خیالی نیز اعتبارهای مختلف لحاظ می‌شود، نه اعتبار واحد که مربوط به مقوله‌های علمی است. از آنجا که در زبان علم، باید از ابهام و ایهام پرهیز شود و نسبت حقیقی میان اسم و مسمی یا دال و مدلول مورد توجه قرار گیرد، نمی‌توان لفظی را به صورت واحد برای دلالت بر اعتبارهای مختلف به کار برد؛ اما در زبان شعر که ابهام و ایهام خصیصه ذاتی آن است، نه تنها این امر مجاز است، بلکه مستحسن و پسندیده است. لذا صوفیان در بیت مذکور به اعتبارهای مختلف نظربازند. برخی به اعتبار شاهدبازی و جمال پرستی، برخی به اعتبار نگرش وحدت وجودی، برخی به اعتبار سؤال (گدایی و چشم‌داشت از دیگران) و... آنچه مسلم است، نمی‌توان گفت نظربازی حافظ و دیگر صوفیان دقیقاً از یک مقوله است و همه آنها به یک اعتبار واحد نظربازند. اگر این گونه بود حافظ نمی‌گفت:

در نظربازی ما بی‌خبران حیرانند      من چنینم که نمودم دگر ایشان دانند

(همان، ۱۳۰)

زیرا اگر قرار بود همه به یک اعتبار و در یک معنی واحد نظرباز باشند، دیگر بی‌خبری از نظربازی معنی نداشت. وقتی نه تنها همه صوفیان؛ بلکه همه مردم شهر نظربازند، چه کسی را می‌توان بی‌خبر از نظربازی دانست؟ بنابراین حافظ به یک اعتبار نظرباز است و صوفیان به اعتبارهای دیگر؛ اما همه در

یک تحلیل نهایی نظربازند و نظربازی یک امر عام است نه یک رفتار خاص. بنابراین در مواردی که حافظ از واژه «نظر» و ترکیبات آن استفاده می‌کند، باید هم به ایهامی که در واژه هست و هم به تشکیکی که در مصادیق صورت می‌گیرد و محصول همان ایهام است، توجه کرد.

توضیح بیشتر اینکه، اگر به مثال «عاشق لیلی مجنون بود» توجه کنیم می‌بینیم که «مجنون» ایهام دارد و عاشق لیلی (قیس عامری) هم به اعتبار لقبش مجنون بوده است و هم به اعتبار دیوانگی‌اش در عشق لیلی؛ اما اگر جای این مثال را با مثال «عاشقان لیلی همه مجنون بوده‌اند» عوض کنیم، دیگر نمی‌توان گفت عاشقان لیلی همه به اعتبار لقبشان مجنون بوده‌اند؛ زیرا مجنون فقط لقب یا یکی از عاشقان احتمالی یا فرضی لیلی بوده است. از این گذشته دیوانگی آنها نیز نمی‌تواند به یک میزان و یک اعتبار بوده باشد. ممکن است هر کدام به اعتباری دیوانه بوده باشند؛ یکی بر اثر عشق دیوانه شده باشد، دیگری از آغاز دیوانه بوده باشد و دیگری به اعتبار اینکه لیلی آتش دهن سوزی نبوده است؛ ولی او عاشقش شده دیوانه بوده باشد و غیره.

### نظربازی حافظ و نتیجه بحث

اکنون که مشخص شد نظر و نظربازی معانی متعددی دارد و نظربازان به عبارات متفاوت نظربازند؛ باید دید خود حافظ به چه اعتبار نظرباز است. آیا صرفاً به همان اعتبار که صوفیان یا بقیه مردم شهر نظربازند، حافظ هم نظرباز است یا نظربازی حافظ معنا و ابعاد دیگری دارد؟

ابتدا باید گفت لفظ «بازی» که در این تعبیر یا ترکیب به کار رفته است، متضمن نوعی تکرار همراه با تغییر است. نفس عمل تکرار می‌شود؛ اما موضوع و متعلق آن تغییر می‌کند. اگر در ترکیب‌هایی مثل «شاهدبازی» و «شعبده بازی» دقت کنیم، می‌بینیم که بر عملی دلالت می‌کنند که تکرار می‌شود؛ ولی موضوع و متعلق آن ثابت نیست؛ مثلاً شاهدباز کسی است که همواره اهل شاهدبازی است؛ اما شاهد او یک تن نیست؛ بلکه هر لحظه ممکن است با شاهدی دم‌خور باشد. شعبده‌باز کسی است که همواره شعبده‌باز است، اما هر لحظه شعبده‌ای می‌کند و به همین قیاس نظرباز کسی است که همواره می‌تواند نظرباز باشد؛ اما هر بار متعلق نظر او می‌تواند چیزی دیگر باشد. این عنصر تغییر و بی‌ثباتی را می‌توان در عباراتی مثل «بازی چرخ»، «بازی روزگار»، «بازی دهر» و غیره نیز مشاهده کرد. روزگار و دهر اهل بازی است؛ زیرا همواره به کام یک تن نمی‌گردد؛ بلکه هر بار به کام کسی است و روی خوش به کسی نشان می‌دهد.

بنابراین، نظربازی حافظ را باید رفتاری دانست که تکرار می‌شود؛ اما موضوع و متعلق آن ثابت نیست. حال اگر این رفتار را رفتاری برون شعری و صرفاً مربوط به زندگی شخصی حافظ بدانیم، گرفتار نوعی سفسطه شده‌ایم که ساختارگرایان آن را سفسطه انسان‌گرایی (Human fallacy) می‌نامند.<sup>۱۰</sup> اینکه حافظ در زندگی شخصی خود نظرباز بوده یا نه و اگر بوده است به چه معنا بوده، مشکلی را حل نمی‌کند؛ بلکه باید دید حافظ در زندگی شعری خود به چه معنا نظرباز بوده است.

از آنجا که مهمترین رفتار و تجربه شخصی حافظ، رفتار و تجربه زبانی است که به صورت شعر در پیش روی ماست؛ می‌توان و باید نظربازی او را از این منظر در نظر گرفت. این رفتاری است که همچون شعبده‌بازی در زبان تکرار می‌شود؛ اما هربار به گونه‌ای و حاصل آن هربار شعری جداگانه است. حافظ به اعتبار اشعارش فردی نظرباز است؛ زیرا «نظر» با تمامی معانی‌اش در شعر او جلوه‌گر است و بازی زبانی او با واژه نظر کاملاً نمایان است. اگر نظر را به معنی عشق بگیریم، در اشعار او سخن از عشق فراوان است و اگر نظر را به معنی توقع و چشم‌داشت بگیریم در اشعار مدحی او حسن طلب‌های متعددی می‌توان یافت<sup>۱۱</sup> و به هر معنای دیگری که در نظر بگیریم، نمونه‌های آن در شعر حافظ چنانکه دیدیم وجود دارد؛ اما گذشته از همه اینها، مهمترین وجه نظربازی او، خود شعر و شاعرانگی اوست.

حافظ شاعر است و شاعری نوعی نظربازی است. زیرا همان‌طور که واژه «نظر» حاوی دو عنصر معنایی «معرفت» و «زیبایی‌شناسی» است، شعر هم حاوی دو عنصر شعور و درک زیبایی است. از این گذشته، عرفا شعر را آینه می‌دانسته‌اند<sup>۱۲</sup> و چنانکه دیدیم در شعر حافظ آینه از لوازم نظربازی است. شعر در معنی هنری آن، مجلا و جولانگاه خیال است و خیال در شعر حافظ موضوع و متعلق نظربازی است. در نظریه محی‌الدین عربی هم، خلاقیت شاعرانه راهی برای مشاهده و نظر کردن به عالم غیب است<sup>۱۳</sup> و از این منظر نیز، شعر نوعی نظربازی است؛ زیرا غایت قصوای نظربازی چیزی جز مشاهده معشوق غیبی در آینه خیال نمی‌تواند باشد و به همین دلیل است که برای مشاهده او باید غبار راه را نشانند:

جمال یار ندارد نقاب و پرده ولی      غبار ره بنشان تا نظر توانی کرد  
(حافظ، ۱۳۸۲: ۹۷)

وقتی حافظ می‌گوید:

در خیال این همه لعبت به هوس می‌بازم      بو که صاحب نظری نام تماشا ببرد  
(همان، ۸۸)

لعبت بازی او در خیال، همان عمل شاعری اوست و صاحب نظری که توقع تماشا از او دارد، ممدوح یا خواننده‌ای است که اهل نظر باشد و نظر در آینه شعر او کند و قدر این آینه را بداند. بی شک لعبت بازی در خیال همان نظربازی در خیال و نظربازی در خیال تا جایی که به حافظ و شعر او مربوط می‌شود، همان شاعری و خلاقیت شعری اوست. بنابر این، می‌توان گفت مهمترین وجه نظربازی حافظ، ناظر بر خلاقیت شعری اوست و حیرت بی‌خبران در نظربازی او، حیرت بی‌خبران در شعر و مضامین خیالی اوست:

در نظربازی ما بی‌خبران حیرانند      من چنینم که نمودم دگر ایشان دانند

نظربازی حافظ این است که می‌بینیم تا نظربازی دیگران چه باشد؟

#### پی‌نوشتها

۱- واژه عشق در غزلیات حافظ در حدود ۲۱۰ بار، چشم در حدود ۱۸۶ بار، می با مترادفش (شراب، باده) بیش از ۳۵۰ بار، خون در حدود ۱۱۰ بار و کار در حدود ۱۹۰ بار و دست در حدود ۱۹۰ بار به کار رفته است. رند در حدود ۹۵ بار، پیر بدون احتساب مواردی که در ترکیب پیرمغان تکرار می‌شود، در حدود ۵۰ بار و پیرمغان ۲۳ بار تکرار شده. واژه نظر با احتساب همه موارد، اعم از مواردی که به صورت مفرد یا به صورت جزء ترکیبی کلمه مرکب آمده ۱۱۰ بار تکرار شده که از این تعداد ۵ مورد آن در کلمه مرکب «نظربازی»، ۷ مورد آن در ترکیب «اهل نظر» و ۸ مورد آن در ترکیب «صاحب نظر» تکرار شده است.

۲- عالمان علم نظر (جدل، مناظره، خلاف) عمدتاً فقها بوده‌اند و ابن جوزی جدل و مناظره را مهمترین تلبیس ابلیس در مورد فقها می‌داند. ← ابن جوزی، ۱۳۶۸: ص ۹۷-۹۹.

۳- نظریه ناهماهنگی یکی از مهمترین نظریه‌ها در تبیین ماهیت طنز است. ریشه‌های این نظریه به تعمق‌اتی در باب خنده، اثر فرانسیس هاجسون در سال ۱۷۵۰ برمی‌گردد؛ اما این نظریه در آرای کانت، شوپنهاور و کی‌یرکگور بیشتر شرح و بسط داده می‌شود. برای اطلاعات بیشتر ← کریچلی، ۱۳۸۴: ۱۲.

۴- سیروس شمیسا ذکر حروف استثنا یا استدراک را در کاربرد این صنعت لازم می‌شمرد (← شمیسا، ۱۳۸۳: ص ۱۵۵) اما نه در تعریف رادویانی و نه در مثالهایی که نقل کرده چنین قیدی ملاحظه نمی‌شود.

۵- در شعر حافظ جز یک بار که «نظر»، ظاهراً در معنی منفی به کار رفته، در همه موارد دیگر مفهوم مثبت ستایش آمیز آن مورد نظر بوده است. آن یک مورد بیت زیر است:

خوشا دلی که مدام از پی نظر نرود      به هر درش که بخوانند بی خبر نرود

(ص ۱۵۱)

ترکیب‌های مختلفی هم که با این واژه ساخته شده است، همین حکم را دارد و فاقد بار منفی است.

۶- درباره ذوق و ادراک زیبایی و ارتباط آن با ادراکات حسی ← لویزون، ۱۳۷۹: ۲۴۱-۲۷۶.

۷- البته اذعان به این مطلب لازم است که حافظ همواره رو (چهره، رخ) را موضوع و متعلق نظر معرفی نمی‌کند؛ بلکه به دیگر اندام‌ها که عمدتاً جزوی از اجزای تشکیل دهنده صورت (چهره، رخ) اند نیز گاه اشاره می‌کند. در بیت زیر دهان معشوق موضوع و متعلق نظر است:

جان فدای دهنش باد که در باغ نظر چمن آرای جهان خوشتر از این غنچه نیست  
(ص ۱۹)

در ابیات زیر چشم موضوع نظر است که می‌تواند استعاره از خود معشوق باشد:

تا رفت مرا از نظر آن چشم جهان‌بین کس واقف ما نیست که از دیده چه‌ها رفت  
(ص ۵۷)

در بیت زیر خط در کنار حسن موضوع نظر قرار گرفته، که البته می‌توان حسن را مجازاً حسن روی و چهره تلقی کرد:

کسی که حسن و خط دوست در نظر دارد محقق است که او حاصل بصر دارد  
(ص ۷۹)

در بیت زیر ابرو و غمزه موضوع نظر است:

در کمیگاه نظر با دل خویشم جنگ است ز ابرو و غمزه او تیر و کمانی به من آر  
(ص ۱۶۸)

در بیت زیر زلف معشوق در کنار رخ او منظور نظر است:

با چنین زلف و رخسار با نظربازی حرام هر که روی یاسمین و جعد سنبل بایدش  
(ص ۱۸۷)

در بیت زیر ابروی معشوق منظور نظر است:

ابروی یار در نظر و خرقه سوخته جامی به یاد گوشه محراب می‌زدم  
(ص ۲۱۸)

در بیت زیر کرشمه معشوق، که به نوعی مرتبط با چشم و ابروی معشوق است، منظور نظر است:

به هر نظر بت ما جلوه می‌کند لیکن کس این کرشمه نبیند که من همی نگرم  
(ص ۲۲۷)

در بیت زیر منظر معشوق که به رخ یا کل اندام معشوق هم ایهام دارد، منظور نظر است:



صبا خاک وجود ما بدان عالی جناب انداز بود کان شاه خوبان را نظر بر منظر اندازیم  
(ص ۲۵۸)

۸- رای اطلاعات بیشتر از جمله ← کربن، ۱۳۸۴، چیتیک، ۱۳۸۵، و حکمت، ۱۳۸۵.

۹- برای شرح این ابیات ← لاهیجی، ۱۳۶۸: ۹۷-۹۵

۱۰- سفسطه انسان گرایی؛ یعنی اینکه منتقد ادبی به جای پرداختن به خود متن ادبی که در پیش روی اوست به زندگی شخصی نویسنده پردازد و تصور کند هر آنچه در شعر یا سخن ادبی آمده، لزوماً مربوط به زندگی شخصی نویسنده است. برای اطلاعات بیشتر، از جمله ←

Eagleton, Terry; literary theory; An Introduction. Oxford: Blackwell publishers, p,1997

۱۱- از جمله بیت معروف:

رسید مژده که آمد بهار و سبزه دمید      وظیفه گر برسد مصرفش گل است و نبید  
(ص ۱۶۱)

و نیز بیت:

بدین شعر تر شیرین ز شاهنشاه عجب دارم      که سرتاپای حافظ را چرا در زر نمی گیرد  
(ص ۱۰۲)

و موارد متعدد دیگر.

۱۲- از جمله ← عین القضاة همدانی، بی تا: (نامه‌ها)، ۱/۲۱۶ و افلاکی، ۱۳۶۲: (مناقب العارفین) ۱/۷۵۹. و نیز شفیعی کدکنی، ۱۳۷۵: ۲۷.

۱۳- ← حکمت، نصرالله، ۱۳۸۶: ۲۳۳-۲۲۹ (حکمت و هنر در عرفان ابن عربی).

## منابع

۱- ابن جوزی، ابوالفرج. (۱۳۸۱). تلبیس ابلیس؛ ترجمه علیرضا ذکاوتی قراگزلو، تهران: مرکز نشر دانشگاهی، چاپ دوم.

۲- ابن منظور، علامه جمال الدین محمد. (۱۴۰۵). لسان العرب، بیروت: دار احیاء التراث العربی، الطبعة الاولى.

۳- ابوهلال عسکری. (۱۴۱۲). معجم الفروق اللغویه، قم: جامعه المدرسین، الطبعة الاولى

- ۴- افلاکی. (۱۳۶۲). *مناقب العارفین*، تصحیح تحسین یازجی، تهران: دنیای کتاب.
- ۵- چیتیک، ویلیام. (۱۳۸۵). *عوامل خیال ابن عربی و مسأله اختلاف ادیان*، ترجمه قاسم کاکایی، تهران: انتشارات هرمس، چاپ دوم.
- ۶- حافظ، شمس‌الدین محمد. (۱۳۸۲). *دیوان اشعار*، به اهتمام محمد قزوینی و قاسم غنی، تهران: انتشارات زوار، چاپ سوم.
- ۷- حکمت، نصرالله. (۱۳۸۶). *حکمت و هنر در عرفان ابن عربی*، تهران: انتشارات فرهنگستان هنر، چاپ دوم.
- ۸- \_\_\_\_\_ (۱۳۸۵). *متافیزیک خیال در گلشن راز شبستری*، تهران: انتشارات فرهنگستان هنر، چاپ اول.
- ۹- خرمشاهی، بهاء‌الدین. (۱۳۷۲). *حافظ‌نامه*، تهران: انتشارات علمی و فرهنگی و انتشارات سروش.
- ۱۰- ختمی لاهوری، عبدالرحمان. (۱۳۶۷). *شرح غزل‌های عرفانی*، به تصحیح بهاء‌الدین خرمشاهی، کوروش منصوری، حسین مطیعی امین، چاپ دوم.
- ۱۱- ذوالریاستین، محمد. (۱۳۷۲). *فرهنگ واژه‌های ایهامی در اشعار حافظ*، تهران: نشر پژوهش و فرزانه روز، چاپ اول.
- ۱۲- ذوالنور، رحیم. (۱۳۷۲). *در جستجوی حافظ*، تهران: انتشارات زوار، چاپ سوم.
- ۱۳- رادویانی، محمدبن عمر. (۱۳۶۲). *ترجمان البلاغه*، به تصحیح احمد آتش، تهران: شرکت انتشارات اساطیر، چاپ دوم.
- ۱۴- زرین‌کوب، عبدالحسین. (۱۳۷۳). *از کوچه رندان*، تهران: انتشارات سخن، چاپ هشتم.
- ۱۵- سعیدی، گل‌بابا. (۱۳۸۳). *فرهنگ اصطلاحات عرفانی ابن عربی*، تهران: انتشارات شفیعی، چاپ اول.
- ۱۶- شبستری، شیخ محمود. (۱۳۷۶). *گلشن راز*، به تصحیح پرویز عباس داکانی، تهران: الهام.
- ۱۷- شفیعی کدکنی، محمدرضا. (۱۳۷۵). *شاعری در هجوم منتقدان*، تهران: انتشارات آگاه.
- ۱۸- شمس‌الدین آملی، محمدبن محمود. (۱۳۷۷). *نفایس الفنون فی عرایس العیون*، به تصحیح میرزا ابوالحسن شعرانی، تهران: کتابفروشی اسلامیّه.
- ۱۹- شمیسا، سیروس. (۱۳۸۳). *نگاهی تازه به بدیع*، تهران: انتشارات فردوس، چاپ چهاردهم.

- ۲۰- شهردان بن ابی‌الخیر (۱۳۶۲). *نزهت‌نامه‌ی علایی*، به تصحیح فرهنگ جهان‌پور، تهران: مؤسسه مطالعات و تحقیقات فرهنگی.
- ۲۱- عین‌القضات همدانی، عبدالله بن محمد (بی‌تا). *نامه‌های عین‌القضات*، علینقی منزوی و عقیف عسیران، تهران: چاپ افست گلشن، چاپ دوم.
- ۲۲- فیروزآبادی، محمد بن یعقوب (بی‌تا). *القاموس المحیط*، جمعها الشیخ نصر الهورینی، بیروت، دار العلم.
- ۲۳- کرین، هانری (۱۳۸۴). *تخیل خلاق در عرفان ابن عربی*، ترجمه انشاء الله رحمتی، تهران: انتشارات جامی، چاپ اول.
- ۲۴- کریچلی، سیمون (۱۳۸۴). *در باب طنز*، ترجمه سهیل سُمی، تهران: ققنوس، چاپ اول.
- ۲۵- لاهیجی، شیخ محمد (۱۳۶۸). *شرح گلشن راز*، به تصحیح کیوان سمعی. تهران: انتشارات کتابفروشی محمودی.
- ۲۶- لویزن، لئونارد (۱۳۷۹). *شیخ محمود شبستری*، ترجمه مجدالدین کیوانی، تهران: نشر مرکز، چاپ اول.
- ۲۷- مرتضی‌الزبیدی، محمد بن محمد (بی‌تا). *تاج العروس من جواهر القاموس*، بیروت: مکتبه الحیات.
- ۲۸- معین، محمد (۱۳۷۰). *حافظ شیرین سخن*، به کوشش مهدخت معین، تهران: انتشارات معین، چاپ دوم.
- ۲۹- نصیرالدین طوسی، محمد بن محمد (۱۳۷۵). *اساس الاقتباس*، به تصحیح سید عبدالله انوار، ج ۱. «متن اساس الاقتباس» تهران: نشر مرکز.

30-Eagleton, Terry; *literary theory; An Introduction*. Oxford: Blackwell publishers, p,1997

